



نقد و بررسی دوگانگی های علوم انسانی بومی و یا جهانی و چشم انداز خروج از آن

سید یعقوب موسوی^۱

هیأت علمی دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران

در حال حاضر علوم انسانی کشور بیش از هر زمان با چالش تاریخی در برابر دو رویکرد مطرح و عمده بومی‌گرا و جهانی قرار دارد. ریشه‌های دوگانگی فوق به چند دهه پیش به‌ویژه در دهه معطوف به انقلاب اسلامی در سال ۵۷ بازمی‌گردد. عوامل متعددی زمینه‌های تقویت تمایل به تأسیس و توسعه علوم بومی به‌ویژه در حوزه علوم انسانی را موجب شده‌است. بیگانگی بسیاری از محصولات دانش جدید با پاره‌ای از مختصات فرهنگی و اجتماعی در داخل، ناکارآمدی بخشی از نظریه‌ها و فرضیه‌های علوم انسانی و اجتماعی مقتبس در حل و فصل مسائل و مشکلات اجتماعی و نیز تردید در قبال توسعه آینده این علوم و فایده‌های عمومی آن برای منافع کشور موجبات طرح و پرورش رویکرد بومی‌گرایی در علوم انسانی شده‌است. افزون بر آن حجم وسیع از ادبیات منتقدانه طی سال‌های قبل و بعد از انقلاب متوجه آثار پنهان اجتماعی آموزه‌های استعماری علوم انسانی مدرن در قالب نظریه‌های علمی مطرح و تلاش‌های قابل‌اعتنایی برای دستیابی به نوآوری‌های نظری در بعد علوم بومی‌محور انجام داده‌است. در نقطه مقابل رویکرد جهانی‌گرا در علوم انسانی تلقی و تعریفی متفاوت از ماهیت علم و کاربرد اجتماعی آن داشته و دارد. در این رویکرد علوم عاری از هر نوع تعیین مکانی قابلیت پذیرش، تولید، انتشار و کاربرد را داراست و رویکرد بومی‌گرایی در علم نگاه کوتاه مدت سیاسی و اجتماعی به ساختار علم جدید تلقی می‌شود. پرسشی که در این بررسی مورد هدف قرار دارد واکاوی جنبه‌ها و جهت‌های هر یک از رویکردهای فوق در یک فرایند تحولی در جامعه معاصر ایران به منظر دستیابی به راهکارهای ممکن جهت بر ساخت نوین از معرفت‌شناسی بومی در تعاطی و تعامل فعال و تأثیرگذار با ساخت علم بیرونی یا جهانی است. در بررسی از این موضوع تلاش خواهد شد تا از منظر جامعه‌شناسی علم و معرفت به چرایی ظهور دوگانگی معرفت‌شناختی در علوم انسانی کشور پرداخته شود و شیوه‌های تعامل آن مطرح شود.

واژه‌های کلیدی: علوم انسانی بومی، علوم انسانی جهانی، دوگانگی معرفت‌شناختی، تعامل تأثیر گذار معرفتی، علم و جامعه.

^۱ y.mousavi91@alzahra.ac.ir

مقدمه

علم از منظر جامعه‌شناسی پدیده‌ای است تاریخی و اجتماعی و به حکم کنش انسانی دارای ویژگی‌های بشری و فرهنگی است. چنانچه از منابع و سرچشمه‌های انسانی در فرایند تولید علم در تاریخ صرف‌نظر شود، آن‌چه که می‌ماند ضرورت‌ها و تعیین‌های محیطی است که در قالب گزاره‌های معرفتی و شناختی حاصل از انکشاف موضوع توسط جامعه دانشمندان عرصه می‌شود. کنش‌گران علم، علی‌رغم توان و استعداد ذاتی فردی بر حسب نیازها و ضرورت‌ها تن به قاعده‌گذاری در پی شناخت امور در محیط آکادمی و عمومی خود می‌دهند. به‌ویژه در عرصه علوم انسانی و به طور معنی‌دار در قلمرو علوم اجتماعی این حصرها و نیازهای واقعی و عینی است که زیرساخت نظریه‌ها و رویکردها و در نهایت بن-مایه‌های دانش را موجب می‌شود. چرخه تولید علم از ساختاری تودرتو و درهم تنیده برخوردار است که در آن عامل‌های مختلف انسانی، فرهنگی و اجتماعی کاملاً تأثیر گذار هستند.

برای بررسی پدیده علم می‌توان از اصول و قواعد دیگر نیز مدد گرفت. فلاسفه در تبیین ماهیت علم به اصول و قواعد کلی معرفت باور دارند. از این منظر انسان به حکم اندیشه‌ورزی و برخوردار از ابزارهای عقلانیت ذاتی و عرضی یا ابزاری در صدد شناخت امور و استفاده از آن برای تغییر جهان و ساخت آن است، (شالر به نقل از علی‌زاده و همکاران ۱۳۸۳: توکل، ۱۳۸۹: داوری، ۱۳۸۶: مولکی، ۱۳۷۶). معرفت‌شناسان اجتماعی یا جامعه‌شناسان معرفت همچون شالر، مانهایم و وبر به نقش تعاملی ذهن و عین در فرایند تولید نظریه علمی و یا برآیند تولید دانش انسانی تأکید دارند. در حالی که فیلسوفان علم به چیستی علم و چگونگی هستی‌شناسانه علم در قالب انگاره‌ها و یا الگوهای دانش بشری بیش‌تر علاقمند هستند (علیزاده و همکاران، ۱۳۸۳)، زیبا کلام، (۱۳۸۷). و رای نگاه‌ها و تعاریف مختلف مشخص می‌شود. ورود به عرصه تحلیل واقعیت علم و نظریه‌های علمی مستلزم بازخوانی صورت‌های مختلف تبیینی از این موضوع است و این نتیجه آشکار حاصل می‌شود که تحدید علم در قالب‌ها، عرصه‌های محدود و جبری در نقطه مقابل تمام رویکردهای مطرح در علم‌شناسی است که علم را محصولی فرامکان و زمان و تابع قواعد و اصول قابل تعمیم و شمول تلقی می‌کند. این موضوع نافی آن نیست که بتوان از اشکال مختلف اشاعه و گسترش علم در جامعه جدید سخن گفت و پاره‌ای از عوارض خواسته و ناخواسته توسعه علوم انسانی کاربردی جدید را به نقد و ارزیابی گذارد. حتی می‌توان از پیشینه استعماری پاره‌ای از نظریه‌های علوم انسانی و اهداف و رای تولید و انتشار آن در دنیای بیرون از مغرب زمین و حتی سیطره آشکار سیاسی این دسته از علوم را واکاوی کرد و البته به همین میزان می‌توان از استقلال تولیدی و عملکردی علم در جهان مدرن و نقش‌رهایی‌بخش و خدماتی آن سخن به میان آورد و سعی و جهاد دانش‌ورزان را در تمام عرصه‌های تولید علم مورد تکریم قرار داد. در اینجا مهم سطح و دامنه پرداخت به انواع تعیین‌هایی است که در مقام معرفت‌شناختی می‌توان برای علم تعریف کرد. نکته مهم آن است که دهه‌های اخیر جامعه ما بستر آزمون انواع مختلف از رویکردهای اجتماعی و فرهنگی و بعضاً سیاسی بوده‌است حاصل جهد و اجتهاد کنش‌گران علمی در کشور تولید انگاره‌های سلبی و ایجابی در خصوص ماهیت علوم انسانی از جمله علوم اجتماعی بوده‌است. آنچه که اکنون ضروری به نظر

می‌رسد، بازخوانی تلاش‌ها و کوشش‌ها در این عرصه و ارائه رویکردی معرفت‌شناسانه در بعد اجتماعی و در نهایت دارای قابلیت‌های کاربردی است که بتواند در شرایط خطیر امروز یاریگر توسعه و پیشرفت در انگاره داخلی و بومی آن باشد.

ماهیت ذو مراتب و پیچیده علم

پدیده علم در جامعه همچون بسیاری دیگر از امور اجتماعی از چندگانگی و پیچیدگی خاصی برخوردار است. منابع مختلف تولید دانش در کنار تأثیر نیازها و ضرورهای عینی سبب می‌شود ساختار دانش از ساحت یک پدیده ساده به ساحت بسیار پیچیده تحول پیدا کند. به ویژه این که تولید دانش ناشی از فرایندی تاریخی و در عین حال زمانی و مکانی است. به گفته وایتهد نظریه‌های علم بر دوش غول‌های معرفت‌دان پیشین استوار است و هم ماهیت علم متوجه پاسخ به سؤالات و مشکلات هر دوره و زمان خاص است. «اصولاً در تحلیل از ساختار و ماهیت علم می‌توان از دو منظر بدان توجه کرد. بخشی از ماهیت نظریه‌های علمی متوجه چیستی امور است. این واقعیت به همان میزان در علوم طبیعی در قالب یک قاعده عمومی موجود است که در علوم انسانی. برخی از شاخه‌ها و قلمروهای علوم انسانی در صد تبیین چیستی پدیده‌ها هستند. ممکن است این دسته از معارف بشری به کمک دین و فلسفه در چارچوب قواعد معرفتی به تعریف از چیستی امور به پردازند. بعد دیگر، ساخت علم که جنبه کاربردی و عملی دارد متوجه چگونگی و تبیین تجزیه‌ای در امور است. استیگلیتز دانش چرایی را پدیده‌ای جهانی می‌داند، به این معنا که هنگامی که چرایی خلق شد و انتشار یافت نمی‌توان افراد را در استفاده از آن مستثنی ساخت.» (مؤمنی، ۱۳۸۶: ۴۹۴).

علم به چگونگی‌ها شامل دانش مهارت، حرفه، روش و کاربرد است. ذومراتب بودن دانش بشری برخاسته از واقعیت تبارشناختی معرفت و هم ناشی از تقیسمات درونی دانش است. شاید بتوان به کمک الگوها و انگارهای چند بعدی جامعه‌شناسی زوایای ذو مراتب در علم را مورد مطالعه قرار داد. الگزاندر و نیز ریتزر در بررسی‌های نظری خود متوجه شدند که هر نوع شناخت تام اجتماعی مستلزم ادغام چهار بعد مهم شناختی است. پدیده‌های اجتماعی نمی‌توانند بیرون از عینیت قرار داشته باشند (ریتزر، ۱۳۷۸). به عبارت دیگر واقعیت قابل مشاهده هر پدیده اجتماعی (و در اینجا علم) نمی‌تواند بیرون از احساس و مشاهده باشد. در کنار آن هر پدیده اجتماعی برآیندی از حضور ذهن و ادراک و در نهایت فرد انسان است. دانش در جامعه نیز نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. بنابراین علوم تا اینجا در دو بستر عینی و ذهنی می‌گیرند. در برداری دیگر آنان از ابعاد کلان ساختار جامعه در شکل‌گیری پدیده‌ها سخن می‌گویند همان‌گونه که در سر دیگر بردار بعد خرد نیز کاملاً محسوس است. ذو مراتب بودن علوم در جامعه ناشی از تعامل در چهار وجه عینی-ذهنی و نیز خرد و کلان است.

معرفت‌شناختی علم جهانی

اندیشه و روش معرفت‌شناسانه عام موضوعی است که در متن تعاریف مربوط به علم از ازمینه قدیم تا کنون مطرح بوده‌است. به عبارت دیگر فیلسوفان تاریخ در تعریف از موضوع و ماهیت دانش بشری هیچ-گاه در صدد ایجاد قید و حصر مکانی و یا زمانی برای نظریه‌ها و یا گزاره‌های علمی و معرفتی خود

نبوده‌اند. معرفت یا اپیستمه از منظر افلاطون به قوای عقلانی و ادراکی انسان ارتباط پیدا می‌کند. منابع معرفت از این منظر بیش‌تر عقلانی و کلی است و دامنه و یا برد آن فرامرزی و فرازمانی است. فلاسفه که نوعاً بیش از سایر گروه‌های دیگر اجتماعی علاقه‌مند به کاوش‌های معرفت‌شناسانه در نزد انسان و یا حوزه اجتماعی بوده‌اند، قسری و ضروری بودن حجیت احکام علمی را برای همگان قطعی تصور می‌کردند. فارابی و هم‌چنین ابن سینا در تألیف و تولید معرفت بیش‌تر پیرامون روش‌ها و یا منابع و نیز صور احکام معرفتی توجه داشته‌اند و تأملات فلسفی آنان عاری از هر نوع ضابطه‌مندی جغرافیایی دانش بوده‌است. (موسوی، ۱۳۸۹). در بررسی از چگونگی اندیشه معرفت‌شناسی پیشینی فقر نگرش‌های نوع جامعه‌شناختی و عدم پرداختن به ساختار شبکه‌ای و اجتماعی علم واقعیتی غیر قابل انکار است. نکته مهم‌تر آنکه فیلسوفان تاریخی کم‌تر دغدغه‌های کاربردی تولید معرفت را داشته‌اند و ضرورت‌ها و نیازهای اجتماعی از نوع بومی به‌ندرت محرک آنان در مطالعات معرفت‌شناسی بوده‌است.

مطالعه و مناقشه پیرامون الگوی بومی یا جهانی در گفتمان جامعه‌شناختی آن از جمله نوآوری‌های علم در دوران جدید است. چرا که علم و ساز و کارهای نهادی و عملکردی و حتی بینش و قواعد آن علی‌الخصوص در قلمرو دانش انسانی طی چند قرن اخیر گرفتار استعمار و نظام سلطه غربی شد. نهضت‌های رهایی‌بخش در جهان بیرون از غرب به اهمیت موضوع استقلال ذهن، استعمارزدایی از معرفت، دانشگاه بومی، دانش رهایی‌بخش و مانند آن پرداختند. این‌همه در شرایطی صورت گرفته و می‌گیرد که تردید در خصوص ساختار جهانی علم با سؤالات فراوانی روبرو است. اما بسیاری از محققان در این عرصه الگوی معرفت‌شناختی علم در بعد جهانی را قاعده‌ای عینی و غیر قابل تردید می‌دانند. به نظر فراستخواه: «از منظر جامعه‌شناختی نظام علم دارای مجموعه‌ای از قواعد و اصول عام جهانی و فرامرزی است. علم اساساً از نظر روش‌ها، شیوه‌ها و نتایج اشتراکی است. مرتون صفاتی چون عام‌گرایی، اشتراک‌گرایی، بی‌طرفی و شک سازمان یافته را برای علم بیان کرده‌است (فراستخواه، ۱۳۸۶: ۱۹۶).

در دنیای پس از رنسانس در غرب عوامل متعددی فرایند جهانی شدن علم را تقویت کرده‌است. ظهور روشنگری و گسترش ایدئولوژی‌های سیاسی و اجتماعی در دوران مدرنیته و برخاسته از عقل مدرن، علم‌گرایی در دامن رویکرد پوزیتیویستی در علوم طبیعی و علوم انسانی، توسعه عقلانیت ابزاری و رشد فن و تکنولوژی و نیز استعمار علمی در خارج از مرزهای اروپایی از جمله عوامل بسیار مؤثر در تقویت انگاره جهان‌گرایی علم بوده و هستند. عصر روشنگری به نوعی شک سازمان یافته را در علم گسترش داد و پرسش‌های متفاوتی را مطرح کرد که عکس‌العمل‌ها و پاسخ‌های جهانی داشت و پوزیتیویسم با پیش‌فرض‌های خود داعیه جهان‌شمولی علم را مطرح کرد. رابرت مرتن از پیشگامان و بنیادگران جامعه‌شناسی علم در امریکا ضمن شرح علل داخلی و بومی پیدایش انقلاب صنعتی در انگلیس به نظریه‌پردازی در خصوص ماهیت علم پرداخته‌است. از نظر مرتن نظریه‌های علوم به ویژه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی، علی‌رغم برخورداری از خصوصیات و الزامات محیط دور و نزدیک نظریه-پردازان، آرمان‌ها و آرزوهای آنان برخوردار از اصول و قواعد عام و کلی است که فاقد مرز معین جغرافیایی و یا ملی است (توکل، ۱۳۸۹). او اصول چهارگانه عام‌گرایی، شک سازمان یافته، بی‌طرفی

علمی و نیز اشتراک در تولید علم را مبنایی برای شناخت ماهیت و سرشت همه نوع علوم از جمله جامعه‌شناسی می‌داند. با این حال، «بسیاری نظریه‌های مرتون را مورد نقد قرار داده‌اند و عنوان کرده‌اند که در تاریخ علم، روش‌ها، پژوهش‌ها و یافته‌های علمی، تا این حد که تصور شده‌است از تأثیرات متافیزیکی، غیر علمی، شخصی، گروهی، سازمانی، اجتماعی و سیاسی به دور و بر کنار نیست (فراستخواه، ۱۳۸۶: ۱۹۶).

مبانی جهانی بودن علم گذشته از ویژگی‌های فوق از دو رویکرد ذات گرایانه نیز برخوردار است. نخست آنکه گزاره‌های علم در تمام موضوعات فی نفسه تمایل به انطباق با مصادیق در وراء زمان و مکان دارد. این مسئله هم در دانش کلاسیک و هم دانش نوین مشاهده می‌شود. ساختار فرامکانی و زمانی علم تنها در علوم تجربی و کاربردی محدود نمی‌شود علوم انسانی با تمام شعبه‌ها و قلمروهای خود نیز این خصوصیت با خود حمل می‌کند. دومین ویژگی بارز در ساحت علم اراده به انکشاف از حقایق است. فیلسوفان فراتجدد هر نوع اهتمام در شناخت تمام چهره‌های حقیقت در عالم به نوعی تلاش ناموفق در تاریخ تعبیر می‌کنند (فوکو، ۱۳۸۸). به نظر لیوتارد، دریدا و فوکو گوناگونی زبان‌های معرفت مبین گوناگونی نظام‌های معرفت و شناخت است. آنان تقلیل دستگاه‌ها و نظام‌های متفاوت و متکثر در عرصه شناخت را به تعدادی اصول و قواعد مشترک ناممکن می‌دانند. با این اوصاف، این سؤال و پرسش منتقدان علم مدرن و جهان‌شمول را دچار تناقض می‌کند و آن ارائه نقدی کم و بیش واحد و توقف بر چارچوب‌هایی که فراتجدد مدت‌ها پیش از آن ساخت‌زدایی کرده‌است (حقیقی، ۱۳۷۸). هابرماس در نکته مقابل نظریه‌پردازان فراتجدد امکان در بررسی از منابع معرفت در اشکال مختلف عینی، ارتباطی و رهایی‌بخش از ضابطه‌ها و قواعد علم و فراگیر دانش در تمام عرصه‌ها و قلمروهای مکانی و زمانی سخن می‌گوید. از نظر او برخورداری معرفت کلی دانشمندان از چشم‌انداز واحد در درک و شناخت امور موضوعی است مشترک در میان آنان. از منظر هابرماس و نیز گیدنز مدرنیته در دوران متأخر خود قرار دارد. ناکامی علم مدرن در ارائه پوشش جهانی و واحد بدون توسل به استعمار و نیرنگ نمی‌تواند دال بر دنیای بی‌قاعده معرفت باشد.

معرفت‌شناختی علم بومی

جامعه‌شناسی معرفت و علم در مجموعه علوم اجتماعی خاستگاه نخستین مباحث در عرصه ماهیت جهانی و بومی علم و معرفت بوده‌اند. نظریه‌پردازان مرتن پیرامون خصوصیات بومی و کارکردی دانش و معرفت در کنار اصول عام و جهان‌شمول آن زمینه‌رهایی دانش را از هر نوع سلطه یک‌سو نگرانه به علم فراهم کرد. در همین زمان انتشار کتاب ساختار انقلاب‌های علم از توماس کوهن انگاره‌های کل‌گرایانه و تمام جهان‌شمول علم را مورد هدف نقدهای ساختاری خود قرار داد. کوهن بر خلاف نظریه‌پردازان کلاسیک در معرفت توسعه علم را نه در یک فرایند روبه پیشرفت تاریخی، بلکه در ارتباط با ضرورت‌ها و نیازهای عاجل تاریخی و اجتماعی تبیین کرده‌است. کوهن بر این نظر بود که علم در درون منظومه‌های پارادایمی رشد می‌یابد و عناصر ارزشی و متافیزیکی در کنار عناصر معرفت‌شناختی و روش‌شناختی به پارادایم شکل می‌دهند. در حقیقت پارادایم در زیر لوای مقتضیات فرهنگی شکل می‌گیرد و بنابراین

تحت این نوع تفکر، علم تاحدودی از جهان شمول بودن خارج می شود و بدین ترتیب، به نوعی به فرایندهای اجتماعی و فرهنگی جوامع و گروه‌ها وابسته می شود. همچنان که فراستخواه بیان می دارد؛ کوهن روایتی معتدل تر از علم جهانی، علم در عین حال که فی الجمله؛ دارای مبادی و زبان و روش-شناسی و معیارهای مشترک بین‌الذنهانی و جهانی است اما یکسره بری و برکنار از تفاوت‌های زمینه‌ای و محلی و شرایط گوناگون جوامع نیست را ارائه می دهد (فراستخواه، ۱۳۸۶: ۱۹۶).

بومی شدن علوم گذشته از پشتوانه عمیق و گسترده رهایی بخشی، صبغه معرفت‌شناختی و مفهومی نیز دارد. در تلقی از علم بومی یا بومی‌گرا گفته می شود، علم بومی، علمی بر آمده از درون جامعه است و از هماهنگی کامل میان سه سطح فرانظریه، نظریه و فعالیت‌های علمی برخوردار است به این معنا که روش‌شناسی مطالعه مسائل (فرانظریه)، بررسی مسائل بومی (نظریه) و حل مسائل بومی (فعالیت های علمی)، در ارتباطی هماهنگ با یکدیگر قرار دارند. (باقری، ۱۳۸۶: ۲۴۹). به نظر پناهی علوم انسانی بومی برای ایران آن علوم و روش‌هایی هستند که محصول فعالیت‌های علمی درون خود جامعه ما و براساس فرهنگ و باورهای ما بوده، براساس نیازهای موجود جامعه ما به وجود آمده‌اند و معطوف به حل مسائل زندگی خود ما هستند (پناهی، ۱۳۸۷: ۱۳). اوگاوا به لحاظ سطح دستیابی و تولید، دو سطح برای علم قائل شده است، علم شخصی و علم فرهنگی و یا اجتماعی. در نظر وی علم در سطح فرهنگی و اجتماعی، علم بومی است و عبارت است از برداشت عقلانی جمعی و فرهنگ (نوروزی و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۷۶).

العطاس، شکل مطلوب علم در جهان سوم را در خصیصه بومی آن جست‌وجو می کند و میان سه مفهوم علم بومی^۱، بومی کردن^۲ و بوم‌گرایی^۳ تمایز قائل می شود. از نظر او بومی کردن علم با علم بومی، متفاوت است. اولین تفاوت این است که در این حالت، علم نسبت به جامعه، بیرونی است و قرار است از بیرون به درون بیاید و با شرایط اقلیمی جامعه هماهنگ شود. دوم این که در بومی کردن علم، لازم است برخی تغییرات در علم مورد نظر فراهم آید تا هماهنگی حاصل شود. از نظر العطاس، بومی کردن، گامی در جهت ظهور علم بومی است.

باقری در این زمینه می نویسد: «العطاس در مورد بوم‌گرایی، برخلاف علم بومی و بومی کردن علم، دیدگاهی منفی و انتقادی دارد. از نظر العطاس، بوم‌گرایی یعنی این که اصلت را به امر بومی بدهیم و هرگونه امر بیرونی را طرد کنیم. نتیجه این امر این خواهد بود که بگوییم هر چه به علم غربی تعلق دارد، مطرود است و تنها آنچه به زادبوم کشورهای اسلامی تعلق دارد، مطلوب است. العطاس این نوع نگرش را مطرود می داند، زیرا آن را موجب محدودیت و محروم ماندن از دستاوردهای علم بالنده غرب معاصر می داند» (باقری، ۱۳۸۶: ۲۵۰-۲۵۱).

¹ Indigenous.

² Indigenization.

³ Indigenism.

مؤمنی از جمله کسانی است که به مسئله علم بومی پرداخته است و وی نیز دو تلقی متفاوت از علم بومی را بیان کرده است: تلقی اول دانش بومی را عبارت از ذخیره دانش تجربی پیشینیان در نظر گرفته و در عین تأکید بر ضرورت استفاده از ذخیره دانش جهانی به صورت هوشمندانه تنها می‌خواهد که به یک ذخیره دانش بسیار مهم دیگر که در درون جامعه و در طی قرون و اعصار گذشته شکل گرفته نیز توجه شود. در این دیدگاه دانش بومی عبارت از شیوه‌های یادگیری، فهم و نگرش به جهان دانسته می‌شود که نتیجه تجربه‌های انباشته شده در طی قرون و اعصار و رفع نیازها و مشکلات مردم محلی براساس آزمون و خطا و به وسیله مردم فعال در جامعه که منابع در دسترس از این نوع دانایی را در محیط خود به کار برده و تجربه کرده‌اند در نظر می‌گیرد. تلقی دوم بر خصلت «درون‌زا» بودن دانایی به مثابه عنصر گوهری علم بومی تأکید دارد. در این چهارچوب ارکان علم در قالب مؤلفه‌های چهارگانه، مساله، روش، حل و نقد توضیح داده شده و تصریح می‌شود که علم درون‌زا و بومی در عین حال که می‌تواند از روش تجربه‌های حل مسئله‌های معین که دو رکن از چهار رکن علم هستند، با تکیه بر ذخیره دانش جهانی استفاده کند و با آنها مشارکت داشته‌باشد، اما اگر مسئله و نقد را نیز بخواهند وارد کنند، با بحران روبرو خواهند شد. وارداتی شدن مسئله و نقد به معنای در غلتیدن در شرایطی است که ما را نه قادر به شناخت صورت مسائلمان می‌کند و نه امکان خاتمه دادن به فرایند آزمون و خطاهای بی‌فرجام را برای ما فراهم می‌سازد (مؤمنی، ۱۳۸۶: ۵۰۷).

چنان‌که عنوان شد تعاریف و برداشت‌های متعددی از بومی شدن ارائه شده است و هر یک به جنبه‌هایی تأکید داشته‌اند که با توجه به این تعاریف می‌توان خصایص علم بومی را به اختصار این‌گونه بیان کرد:

- علم بومی؛ علمی فرهنگی - اجتماعی است که محصول خود آن جامعه است.
- علم بومی؛ بر اساس ارزش‌ها، باورها و زمینه‌های فکری جامعه شکل می‌گیرد.
- علم بومی؛ معطوف به حل مسائل جامعه است که نتیجه آن توسعه و پیشرفت درونی است.
- علم بومی؛ علمی است برآمده از گسترش پژوهش‌های داخلی که روش‌شناسی، موضوعات و مسائل و حل آنها داخلی است.

الزامات و ضرورت‌های بومی‌سازی علم

در زمینه ضرورت بومی شدن علوم انسانی در کشورهایی که طی قرون اخیر به شیوه‌هایی مختلف تحت سیطره و یا استعمار علمی قرار گرفته‌اند. نظریه‌های مختلفی تا کنون مطرح شده است. گذشته از اندیشمندان داخلی که هر یک در چارچوب ملاحظات نظری و ایدئولوژیکی خود موضوع بازگشت به خویش‌تاریخی و فرهنگی و استفاده از ذخیره‌های معرفت‌شناختی از نوع فرهنگ ملی، تاریخ، ادبیات، عقاید دینی، فلسفه و کلام را مطرح کرده‌اند، در سطح پاره‌ای از کشورهای استعمارزده و حاشیه‌ای دیروز نیز موضوع ضرورت نگاه بومی‌گرایانه به علم و تولید انگاره‌های جدید معرفت‌شناختی در زمینه پرداخته‌اند. فرانتس فانون، امه سزور، ادوارد سعید و از همه عمیق‌تر و ماندگارتر تولیدات و نظریه‌های حسین و نقیب‌العطاص جامعه‌شناسان آسیای جنوب شرقی (مالزی) که بیش‌تر مطرح است. به نظر

العطاس بزرگ‌ترین چالش عصر امروز، چالش شناخت است و این شناخت علمی است که در جهان توسط مغرب زمین شناخته شده و انتشار یافته‌است. این شناخت به صورتی نادرست فهمیده شده و بنابراین هدف واقعی خود را گم کرده و در نهایت باعث پیدایش هرج و مرج می‌شود. به طور کلی شناخت یا علمی که امروزه در جهان انتشار یافته آلوده به فرهنگ و تمدن غربی است، بنابراین علمی راستین نیست (العطاس، ۱۳۷۴). در واقع یکی از ضرورت‌های علم بومی در جهت استعمارزدایی است که العطاس در آغاز دهه ۱۹۵۰ با طرح مفهوم ذهنیت اسیر، به خوبی سلطه استعماری غرب یا همان غرب‌زدگی را توضیح می‌دهد. منظور از ذهنیت اسیر، ذهنی است که اسیر و پیرو اندیشه‌ها و تفکرات قدرت‌های استعماری است و به شیوه‌ای تقلیدی از مطالب علمی و دانش غربی بهره می‌برد. از آن‌جا که تنها پدیده‌های سطحی مورد تقلید قرار می‌گیرند، بنابراین کار تقلید چیزی با کیفیت پایین است (قانع‌راد، ۱۳۸۶).

سید حسین العطاس جامعه‌شناس و روشنفکر مالزیایی، از جمله کسانی است که بر ضرورت ظهور علم بومی در کشورهای اسلامی تأکید ورزیده‌است. «او در سطح نظریه، بر این اعتقاد است که محققان کشورهای جهان سوم به ابداع نظریه نمی‌پردازند و در مقابل نظریه‌های مطرح شده در علوم غربی را قبول دارند و با استفاده از این نظریات به مطالعه مسائل خود روی می‌آورند. حاصل اسارت ذهنی در سطح نظریه‌پردازی این است که در کشورهای جهان سوم، کم‌تر مسائل پژوهشی اصیل ملاحظه می‌شود و بنابراین نتایج تحقیقات و پژوهش‌ها نوعی بازتولید دستاوردهای تحقیقی در غرب است. میان سطح نخست و دوم، رابطه قابل توجهی وجود دارد، به این معنا که هرگاه در سطح فرانظریه، اسارت ذهنی وجود داشته باشد، در سطح نظریه نیز همین اتفاق خواهد افتاد» (باقری، ۱۳۸۶: ۲۴۷).

با بررسی و پژوهش در مورد چگونگی و نوع ورود علم به طور عام و علوم اجتماعی - انسانی به طور خاص، این فرض که این علوم از غرب آمده و در جهت مشروعیت‌بخشی به سلطه است، تأیید می‌شود. بنابراین تز بازگشت به خویشتن قابل طرح است. در راستای این تز؛ این علوم می‌بایست در جهت بنیان‌ها، اهداف و اصول جامعه، بومی شوند. (آزادارمکی، ۱۳۸۶) از جمله افرادی که فرایند بازگشت به خویشتن را در جهت مقابله با اشکال برتری جویی‌های غرب مطرح می‌کنند، می‌توان به آل احمد و شریعتی اشاره کرد. «شریعتی رستاخیز علمی را در یک منظومه فرهنگی قرار می‌دهد که جهت‌گیری اساسی آن بازیابی هویت ملی و فائق آمدن بر گسستگی تاریخی است. وی با رویکردی برون‌گرا رابطه علم و فرهنگ را تحلیل می‌کند» (قانع‌راد، ۱۳۷۹: ۶۲) از نظر شریعتی، «علم تنها مجموعه‌ای از اصول و قوانین مجرد ذهنی نیست و علاوه بر سیمای جهانی دارای یک وجه فرهنگی نیز هست. به نظر او، روح علمی، بینش علمی، جهت و رسالت علمی و به‌ویژه شیوه تفکر و نگرش علمی جلوه‌هایی از خصلت‌های فرهنگی را بیان می‌کنند» (موسوی، ۱۳۸۶: ۶۳).

علم بومی با شکوفایی در بستر فرهنگ یک کشور ظرفیت‌های بالقوه آن فرهنگ را بالفعل می‌کند و در این راستا به گونه‌ای هویت و ارزش‌های فرهنگی جامعه در قالبی علمی ساخت می‌یابند. علاوه بر این، جامعه‌ای که علم بومی در آن پا به عرصه ظهور گذاشته‌است. در جهت شناخت مسائل بومی و نیز

ارائه راهکارهای بومی مناسب توانمند می‌شود. بومی‌سازی علم این قابلیت را در اختیار عالمان قرار می‌دهد تا با تعدیل علم جهانی، بتوانند محدودیت‌های آن را در جهت حل مسائل بومی رفع کنند. «به نظر منصوری باید توجه داشت که علم بومی نتایج منفی نیز دارد و در واقع بومی‌سازی علم را نمی‌توان یکسره از جنبه مثبت مورد توجه قرار داد. یکی از این جنبه‌های منفی که می‌توان از یاد کرد، جداسدن از علم جهانی و در جا زدن در باورهای بومی و کند شدن آهنگ توسعه کشور است. اخبار نیروزای علمی و خبرهای خوش از اکتشافات بومی و دانشمندان بومی که برای روحیه دادن به مردم در جامعه انتشار می‌یابند و دارای تأثیری موقت هستند، از دیگر نتایج منفی بومی‌سازی است. این اخبار در دراز مدت باعث تخریب اذهان و سردرگمی و افسردگی نسل‌های بعدی می‌شود. در ضمن این مطالب، اجتماع علمی که شرط پیوستن به غافله علم جهانی و کشورهای توسعه یافته‌است، تحت این شرایط رشد نمی‌یابد و نیز این جدایی راه را برای اختلاط علم و ضد علم، علم و خرافات، معرفت علمی و اعتقادی باز می‌کند» (منصوری، ۱۳۸۶: ۴۷۱-۴۷۲).

علم بومی با تنگناهایی مواجه است که می‌توان در سه مقوله مورد بحث قرار داد:

• دام التقاط در نظریه پردازی:

«نخستین تنگنایی که در برابر علم بومی قرار دارد، افتادن این علم در دام التقاط است. التقاط نوعی ترکیب ناسازوار نظریه‌هایی است که تفاوت‌های بنیادین با یکدیگر دارند» (باقری، ۱۳۸۶: ۲۵۴). در واقع مفهوم التقاط نظری به نظریات نامنسجمی اشاره دارد که عناصر فرهنگی یک جامعه در قالب نظریاتی که برای جامعه‌ای دیگر تبیین شده‌اند، ریخته شود و این گونه نظریات طی علم‌آموزی از غربیان و یا طی مطالعه آثار غرب توسط متفکران جهان سومی صورت می‌گیرد. نظریات التقاطی در اغلب موارد قادر به حل مسائل نیستند و کارایی ندارند.

باقری راه حل خروج از این تنگنا را در آن می‌بیند که ریشه‌های عمیق‌تر نظریه مورد بحث بررسی قرار گیرد تا به شناخت عمیق‌تری از آن دست یابیم، تا در صورت برگرفتن پاره‌هایی از آن برای ترکیب جدید، مشخص شود که چه دنباله‌ای با آن پاره‌ها همراه خواهد بود. (همان: ۲۵۵).

• برآمیختن علم و غیر علم:

این دومین تنگنای علم بومی است، به عبارت دیگر محققان بومی می‌کوشند تا رقیبی در برابر علوم غربی فراهم آورند، اما در برگرفتن چنین رقیبی از میراث فرهنگی خود، راه به انحراف می‌پیمایند و آنچه را که علم نیست در برابر علم قرار می‌دهند. این انحراف و اشتباه هم با توجه به موضوع علم و هم با توجه به روش علم ممکن است اتفاق بیفتد. (همان: ۲۵۵).

• معضل عینیت علم:

آخرین تنگنایی که علم بومی با آن مواجه بوده‌است، مربوط به مسئله عینیت علم است. علم بومی با سخن گفتن از علمی که مرز و بوم دارد و در ورای آن صادق نخواهد بود، خود را در معرض تهدید دور شدن از عینیت و گرفتار شدن در دام ذهنیت قرار می‌دهد. خروج از این تنگنا در گرو

آن است که مفهوم عینیت، بازکاوی شود (همان: ۲۵۹) عده‌ای نیز چون سید امامی بر این عقیده- اند که بومی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی امری است که باید به دست دانشگاهیان و جامعه علمی صورت گیرد و می‌بایست فارغ از اهداف سیاسی باشد، چرا که اهداف سیاسی ربطی به توسعه علمی ندارند و در جریان بومی‌سازی، تفکر و مشی اعتدالی و معقول می‌بایست از افراط و تفریط جلوگیری کند. در واقع سید امامی دو برداشت مختلف از بومی‌سازی را مطرح می‌کند: « نخست عده‌ای تصور می‌کنند در علوم انسانی و اجتماعی باید علم را از پایه و اساس بومی کرد و از هر گونه اقتباس نظری و معرفت‌شناختی از غرب و سایرین اجتناب کرد، از نظر وی این درک از بومی کردن بیمناک است و باعث درجا زدن علم خواهد شد و به تولید هیچ‌گونه علم بومی منجر نخواهد شد. درک دیگری که از بومی‌سازی علم وجود دارد، گسترش پژوهش‌هایی است که با گردآوری داده‌ها از جامعه ایران برای حل مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور قدم بردارد. چنین علمی در وهله اول به دنبال انباشت داده‌های بومی که عمدتاً از طریق پژوهش‌های تجربی امکان- پذیر است، خواهد بود و در وهله دوم می‌کوشد تا با نگاه انتقادی به علوم غیر بومی، راه‌هایی را ارائه دهد که با شرایط بومی ما تطابق دارد (سید امامی، ۱۳۹۰: ۳۸).

بومی کردن علوم انسانی در بستری از تعامل با علم جهانی

گذشته از بازخوانی پاره‌ای از نقدهای درون ساختاری در داخل کشور به موقعیت و شرایط علم جهانی به نظر می‌رسد، چنان‌چه از دیدگاه نسبت‌گرا و ساختارشکن فراتجدد به موضوع علم نگریسته شود، کلیه قواعد و اصول علم جهانی در معرض شک و تردید قرار می‌گیرد، چرا که بر اساس قرائت فر روایت دوران تن دادن به اصول کلی و پذیرش احکام متافیزیکی در قالب فلسفی و چه علمی به اتمام رسیده‌است. به نظر فراتجددهایی همچون فوکو، دریدا، رودریار، رورتی و جیمسون جهان فراتجدد دوران محلی شدن دانایی و عصر تجزیه نگرش‌ها و باورها و زمانمندی شدن قواعد اندیشیدن و انتخاب کردن است (حقیقی، ۱۳۷۸). پیدا است با نگرش فوق علم جهانی که قرن‌ها تابعی از عمومیت، کل‌گرایی، همه‌جانگری و فرازمانی بوده‌است، در سطح حامل‌ها و عامل‌ها، گروه‌های اجتماعی، الزامات مکانی و زمانی تعدیل و تجزیه می‌شود و پرواضح است امتداد نگرش فوق به نوعی ساختارشکنی در ساحت علم و یا علم ناباوری منجر خواهد شد که نخستین عارضه آن حداقل برای جامعه ایران تأخیر در توسعه داخلی و عقب- ماندگی خواهد بود که در اصل موضوع خود با مبانی رشد و تعالی در کشور در تعارض است. انتقادات فراتجددها بیرونی و داخلی از عوارض عقلانیت ابزاری و استراتژیک تا حد زیادی می‌تواند مانع از افزایش گرایش علم‌پرستی جدید و سلطه قواعد و اصول برساخته بشری در همه ارکان شود. از نخستین پی- آمده‌های نقد ساختاری علم جدید در ادبیات فلسفی و جامعه‌شناسی که از هوسرل آغاز و همچنان در آثار بسیاری از فیلسوفان معاصر از جمله دلوز ادامه دارد، ایجاد اخلاق متواضعانه در علم و نهادهای علمی است. این باور به معنی نادیده کردن انگیزه‌ها و آرمان‌های سودگرانه در عرصه تولید علم در عصر جهانی‌شدن و در ذیل جهانی دیدن فرایند علم نیست، بلکه در نقطه‌مقابل توجه به جنبه‌های دیگر نارسایی رویکردهای فلسفی و نظری است که دانسته و نادانسته تاریخ را به سمت نوعی قاعده‌گریزی و

هرج و مرج نظری هدایت می‌کند. انگاره علم جهانی عبارت است از ورود مشترک همگان به عرصه دانایی و شناخت به منظور انکشاف از حقیقت و ایجاد هنجارها و باورهایی که بدین طریق بتوان در نظام‌مندی امور موفق شد. تاریخ نظریه‌های علم مشحون از رویکردها و نظرگاه‌هایی است که هر کدام به سهم خود توانسته‌اند گوشه‌هایی از رموز حاکم بر طبیعت را شناسایی کنند. پویایی اندیشمندی انسان در گرو شناخت زمانی و تاریخی است. ظهور تعارض و چالش در تبیین از قلمرو و ماهیت جهانی و یا محلی علم نیز خود بخشی از تاریخ علم و نظریه‌های علمی است که قطعاً میل با تعمیق و توسعه در آن همچنان پابرجاست. به‌ویژه در دوران جدید و در دهه‌های اخیر در ایران که خود با انواع ترندهای فرهنگی بیرونی و درونی در عرصه توسعه و تعالی درگیر است.

علاوه بر این، بومی شدن علوم خواست و مطالبه است که در طی دهه‌های اخیر، بلکه یکصد سال اخیر در کشورهای در حاشیه و یا استعمار شده در قالب پارادایم و انگاره‌های پذیرفته شده، کم و بیش از قواعد اصلی کاربردی تولید دانش کاربست یافته است. از جمله در این زمینه موضوع مورد توجه در نقد علوم وارداتی من جمله ارزیابی و بررسی نظریه‌های جاری در ارتباط با ملل غیر اروپایی مسئله شرق-شناسی است که دامنه گسترش آن برای مدت‌ها زمینه‌ساز ذهن و اندیشه نخبگان و روشنفکران ساکن در جامعه‌های شرقی از جمله ایران را به خود مشغول داشته است. بر اساس رویکرد عمده شرق‌شناسی که عموماً در آن دانشمندان اجتماعی، فرهنگ‌شناسان، نژادشناسان و مورخان اروپایی ارائه نظر داده‌اند، گویا علم پدیده‌ای است متعلق به ملل اروپایی و مردمان شرقی تنها مقلدان و کاربران خوبی در هضم و جذب دستاوردهای علوم غربی می‌توانند طبقه‌بندی شوند. اشاعه این نظر در سطوح پاره‌ای از نخبگان غیر غربی زمینه‌ساز درج‌زدگی، تقلید، نوامیدی و نوعی روانشناسی رفتار عکس‌العملی شد که در آن شرقی ورود به حوزه معرفت و علم را در تأسف‌بارترین حالت ناممکن و در صورت مثبت تنها واردکننده و یا مصرف‌کننده خوب کالاهای معرفت غربی تلقی می‌کند. البته وضعیت دیگری نیز پی‌آمد رویکرد شرق‌شناسی است که بیش‌تر در عرصه فرهنگ و دانش مجال ظهور و بروز و در اشکال مختلف خود را نشان می‌دهد و آن انکار بنیادین همه دستاوردهای علمی دوران جدید با نقد ساختاری عقل مدرن و تکنولوژی جدید و تلاش در انتظار واژگونی کلیت نظام‌های معرفتی مدرن بدون اهتمام لازم در بازخوانی نقادانه فرایند تاریخی و عقلی فوق و نیز ورودی معرفت‌شناسانه به منظور بازسازی دانش جهانی در امتداد بومی‌سازی آن است.

فرایند بومی کردن علوم انسانی بدون انکار دانش جهانی در صدد است تا با ایجاد تعاملی پویا زمینه‌های رشد از درون علم را فراهم کند. اقتباس از نظریه‌های علمی متداول مرحله نخست هر نوع کنش‌گری در فضای تولید و بازتولید معرفت است، اما دانشمندان داخلی نمی‌توانند همیشه بازگوکنندگان حرفه‌ای یافته‌های علمی سایرین در بیرون باشند، بلکه این مرحله تنها خیزگاه اولیه ورود به عرصه جهانی دانش و یافتن سهم و جایگاه حقیقی در نظام دانش جهانی و به طریق اولی تمهید دانش برخاسته به منظور کاهش مسائل و مشکلات داخلی است. در واقع رویکرد تعادلی قائل به دیدگاه واسطی بین دیدگاه علم بومی و علم جهانی است. بر طبق این رویکرد دانشمند تلاش دارد، تا با ورود به

عرصه دانش جهانی قلمروهای دانش بومی را در درون مرزهای ملی با استفاده درست از همه تجربیات بومی و جهانی به سود کاربردهای مورد نیاز در کشور تقویت کند.

ایجاد تعادل و همزیستی منتقدانه علوم بوم‌گرا و یا جهانی به گونه‌های مختلف توسط منتقدان مورد بررسی قرار گرفته است. در این راستا برزگر از دو نوع بومی‌سازی سخن می‌گوید: بومی‌سازی ابژه‌ای و بومی‌سازی سوژه‌ای. در بومی‌سازی ابژه‌ای، می‌پذیریم که بخشی از واقعیت‌های مورد مطالعه در علوم انسانی در ایران و غرب مشترک است، با این همه به دلیل فرهنگی بودن پدیده‌های علوم انسانی در اخذ و اقتباس این بسته‌های معرفتی به طور نقادانه عمل می‌کنیم و احیاناً دخل و تصرفاتی در آن به عمل می‌آوریم. ابژه واقعیت باید تحت بررسی موردی، مشاهداتی و استقرائی قرار گیرد تا نظم و قواعد مستقر در آن شناسایی و افشا شود. این قدر مشترک علوم انسانی مغرب زمین و ایران است. تفاوت در آن است که بومی‌سازی سوژه‌ای قائل بر آن است که آنچه گفته شد شرط لازم است، اما شرط کافی هم دارد. شرط کافی آن ربط آن در پدیده‌های انسانی حتی پدیده‌های طبیعی با جهان نگرش ایرانی و اسلامی است (برزگر، ۱۳۸۹: ۹). داوری نیز فرایند بومی‌سازی علم در کشور در اقتباس نقادانه علوم و در انتباق با نیازهای کاربردی می‌داند. او بر این نظر است که: «باید اقتباس علم و تمدن غربی با توجه به مقتضیات و امکانات باشد و این امکانات و مقتضیات از طریق مطالعات تاریخی و اجتماعی شناخته می‌شود. در برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و اقتصادی باید به ملاحظات و مقتضیات و شرایط جغرافیایی و اجتماعی و نفسانی توجه کرد و اطلاعات لازم را با پژوهش به دست آورد» (داوری اردکانی، ۱۳۶۳: ۸۲).

نتیجه‌گیری نهایی

تعادل و تعاطی مشترک دانش بومی و دانش جهانی ممکن است با موانع مختلف از نوع غلبه و سنگینی کفه دانش غربی بر دانش و تجربی باشد، و یا این‌که این تعادل ناعادلانه و با توجه به حجم عظیم نظام دانش غربی در جهات مختلف هیچگاه فرصت برای ظهور و رشد دانش بومی را فراهم نسازد. به علاوه گفته می‌شود اشکال جدید از استعمار در شکل جهانی شدن و ابتکار عمل‌های فراملی به شیوه‌های مرموزانه‌ای ساحت دانش بومی را مورد هجوم و انکار و یا مورد انهدام خود قرار می‌دهد. همه موارد فوق ممکن است بخش‌هایی از واقعیت نظام تولید دانش جهانی را شامل شود. با این حال، تنها راه عقلانی و شدنی توسعه دانش بومی و یا بومی کردن علوم از جمله علوم انسانی بهره‌گیری آزاد و منتقدانه از تجربیات علمی است که ساحتی جهانی دارند و سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در جهت افزایش سهم دانشمندان کشور در عرصه تولید جهانی با استفاده از الزامات کاربست منابع دانش محلی است. کنش‌گری علمی و پایداری در جهت افزایش توان علمی تنها در چارچوب نظریه رشد از درون همراه با اخذ تجربه از بیرون امکان‌پذیر است. نظریه رشد از درون سال‌ها است که در بسیاری از کشورهای در حاشیه دیروز را مجال به عرصه آمدن در مقیاس جهانی را داده است. هند، ژاپن، چین، برزیل، ترکیه و برخی از کشورهای آسیای شرقی با پذیرش رویکرد بومی کردن توانستند ضمن اخذ دانش و تکنولوژی غیر بومی خود را در جهت احراز موقعیت‌های موفقیت‌آمیز در عرصه دانش

جهانی تقویت کنند. نخستین تنگنایی که پیش‌تر مورد بحث قرار گرفت، تنگنای التقاط بوده‌است. راه برون‌رفت از تنگنای دوگانگی فوق در علوم انسانی بازنشاسی نظریه‌های جهانی و تلاش در بازسازی بوم‌گرایانه و کاربردی آن با اتخاذ روش‌های درست علمی و کاربردی است. با شناخت دقیق و هم‌جانبه نظریات جهانی و یافتن ریشه‌ها و مؤلفه‌های آن در ترکیب عناصر جهانی با عناصر بومی به پراکنده‌گویی، ابهام و عدم انسجام موجود پایان داده با ایجاد ترکیبی منسجم در بررسی مسائل داخلی کارآمدی بیش‌تری در عرصه حل مشکلات حاصل خواهد شد.



منابع

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶). «بوم‌گرایی علوم اجتماعی ضرورتی علمی یا سیاسی»، مجموعه مقالات علم بومی، علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- العطاس، سید نقیب (۱۳۷۴). *اسلام و دنیوی‌گری*، ترجمه احد آرام، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- باقری، خسرو (۱۳۸۶). *علم بومی: قابلیت‌ها و تنگناها*، مقالات علم بومی، علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۹). «چیستی علم انسانی بومی»، دو ماهنامه داخلی فارابی، شماره ۱۴، فرودین و اردیبهشت.
- پناهی، محمد حسین (۱۳۸۷). «تولید علوم اجتماعی بومی»، دو ماهنامه داخلی فارابی، شماره ۵، مهر و آبان.
- توکل، محمد (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی علم*، انتشارات جامعه‌شناسان.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۸). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی.
- زیبا کلام، سعید (۱۳۸۷). *چیستی علم*، تهران: انتشارات سمت.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۳). *شماه‌ای از تاریخ غرب‌زدگی ما* (وضع کنونی تفکر در ایران)، تهران: سروش.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۶). *درباره علم*، تهران: هرمس.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۶). «مقایسه سه گذرگاه معرفتی درباره «دانش بومی» در ایران با تأکید بر تحولات مفهومی، ساختی و کارکردی علم»، مجموعه مقالات علم بومی، علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۶). «دایاسپورای علمی ایرانی و نقش آن در بومی‌سازی علوم اجتماعی در ایران»، مجموعه مقالات علم بومی، علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸). *دیرینه‌شناسی دانش*: ترجمه عبدلقادر سوری، انتشارات کویر.
- علی‌زاده عبدالرضا و همکاران (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی معرفت*، انتشارات مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.
- قانع‌راد، محمد امین (۱۳۷۹). *جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران*، تهران: انتشارات مدینه.

- (۱۳۸۶). «علوم اجتماعی مستقل / دگرواره و عینیت چندگانه»، مجموعه مقالات علم بومی، علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- سید امامی، کاووس (۱۳۹۰). «تولید علم بومی»، دوماهنامه داخلی فارابی، شماره ۲۳، مهر و آبان ۱۳۹۰.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۸). گذر از مدرنیته، تهران: انتشارات آگه.
- منصوری، رضا (۱۳۸۶). «دانش بومی شاید، علم بومی خیر»، مجموعه مقالات علم بومی، علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- مولکی، مایکل (۱۳۷۶). علم و جامعه‌شناسی معرفت، تهران: نشر نی.
- موسوی دریاباری، یعقوب سید (۱۳۸۶). «ساختار علم در چالش میان جهانشمولی، بوم‌گرایی و محلی‌گرایی»، مجموعه مقالات علم بومی، علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۶). «ایران و چالش‌های مواجهه با علم بومی و علم جهانی»، مجموعه مقالات علم بومی، علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- نصر، سید حسین (۱۳۷۸). نیاز به علم مقدس، ترجمه حسن میان‌داری، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
- نوروزی چاکلی و همکاران (۱۳۸۶). «چالش‌های نگاه بومی به ارزیابی علم و فناوری در کشور»، مجموعه مقالات علم بومی، علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت معلم.



Analysis and Criticism of Indigenous or Global Human Sciences and the Approach of Its Egression

Seyed Yaqoub Mousavi¹

PhD., Senior Lecturer of sociology in Alzahra University, Iran.

Ethics, As before these days the human sciences in our country are faced with historical challenges twice against the two major approaches of indigenous and globally sciences. The roots of this duality goes back to decades before especially on 1979 the Islamic Revolution .Several factors contributes in strengthening the desire to establishment and development of indigenous science especially in the field of human sciences . the alienation of many new knowledge products with some cultural and social features in the country , the inadequacy of some of the theories and hypotheses of the humanities and social sciences in solving the problems and problems of the country's historical and social problems, as well as doubts about the future development of these sciences. Its general benefits to the massive investment of human and educational resources have led to the development of the indigenous approach to human sciences .In addition, a large number of critical literature during the years before and after the Revolution has recognized the hidden social effects of colonial doctrines of modern humanities in the form of scientific theories and significant efforts to achieve theoretical innovations in the field of indigenous sciences has been made.On the contrary, the global approach in the humanities has a different conception of the nature of science and its social application. In this approach, science is free of any kind of spatial determination of acceptance, production, publication, and application, and the indigenous approach in science is the short-term political and social view of the structure of new science.The question that is addressed in this study is to examine the aspects and directions of each of the above approaches in a transformational process in Iranian contemporary society in order to achieve possible solutions for the modernization of indigenous epistemology in active and an effective interaction with the construction of external or globally sciences. In this paper the attempt is to examine the epistemological duality of the country's humanities from the perspective of the sociology of science and knowledge and the ways in which its interaction and symbiosis will be exalted.

Keywords: Indigenous Human Science, Globally Human Science, Epistemology, Effective Epistemological Interaction Science and Society.

¹ E-mail: y.mousavi91@alzahra.ac.ir